تعالیم‌ مذهبی‌ و جهان‌شناسی اسماعیلیان

الف) تعالیم‌ مذهبی‌ و جهان‌شناسی اسماعیلیان نخستین

اجزاء نظام‌ فکری‌ و اصول‌ عقاید اسماعیلیان‌ِ نخستین‌ را می‌توان‌ به‌ طور ناقص‌ از منابع‌ بعدی‌ اسماعیلیه‌، خاصه‌ منابع‌ مربوط به‌ دوره فاطمی‌، و از میان‌ مکتوبات‌ مخالفان‌ آنان‌ استنباط و استخراج‌ کرد. در هر صورت‌، تردید نیست که‌ قالب اصلی تعالیم و تفکر باطنی‌ اسماعیلیه‌، توسط اسماعیلیان‌ نخستین‌ و عمدتاً در نیمه دوم‌ قرن‌ ۳ق‌ تدوین‌ یافته‌ بود.

ظاهر و باطن شرع(باطنیه)

اسماعیلیان‌ نخستین‌ بین‌ ظاهر و باطن‌ِ نوشته‌های‌ مقدس‌ و احکام‌ شرعی‌ تمایز قائل‌ می‌شدند و اعتقاد داشتند که‌ هر معنای‌ ظاهری‌ و لفظی‌ منعکس‌ کننده یک‌ معنای‌ باطنی‌ و حقیقی‌ است‌. در نتیجه‌، در نظام‌ مذهبی‌ اسماعیلیه‌، معانی‌ ظاهری‌ و باطنی‌ قرآن‌ مجید و شرع‌ مقدس‌ اسلام‌ نیز از یکدیگر کاملاً متمایز بوده‌ است‌.

بنابر عقیده اسماعیلیان‌ نخستین‌، ظاهر دین‌ با هر پیامبر شارع‌ که‌ آورنده شرعی‌ جدید بوده‌، تغییر می‌کرده‌، ولی‌ باطن‌ دین‌ که‌ همیشه‌ شامل‌ حقایق‌ ابدی‌ است‌، تغییرناپذیر می‌مانده‌ است‌. دسترسی‌ به‌ این‌ حقایق‌ تغییرناپذیر که‌ در مذاهب‌ و شرایع‌ مختلف‌ یکسان‌ است‌، فقط برای‌ اسماعیلیان‌ (خواص‌) میسر بوده‌، حال‌ آن‌که‌ غیر اسماعیلیان‌ (عوام‌) فقط قادر به‌ درک‌ معانی‌ آشکار مذاهب‌ بوده‌اند.

با اهمیت‌ خاصی‌ که‌ اسماعیلیان‌ برای‌ باطن‌ و حقایق‌ مکتوم‌ در باطن‌ دین‌ قائل‌ بودند، آنان‌ به‌ عنوان‌ سخن‌گویان‌ اصلی‌ سنت‌ باطنی‌ در میان‌ مسلمانان‌ شناخته‌ شدند و به‌ «باطنیه‌» شهرت‌ یافتند.

بلاغ

از ابتدا برای‌ اسماعیلیان‌ دست‌یابی‌ به‌ حقایق‌ باطنی‌ فقط از طریق‌ تأویل‌ (یا تعبیر باطنی‌ و تمثیلی‌) امکان‌پذیر بوده‌ است‌ و آن‌ها اغلب‌ تأویل‌ را با معانی‌ رمزی‌ و تمثیلی‌ حروف‌ و اعداد ترکیب‌ می‌کردند. از طریق‌ تأویل‌ - که‌ جزو وظایف‌ اصلی‌ امام‌ اسماعیلی‌ بوده‌ است‌ - اسماعیلیان‌ از معنای‌ ظاهری‌ به‌ معنای‌ باطنی‌ و حقیقی‌ دین‌ دست‌ می‌یافته‌اند و این‌ همانند سفری‌ روحانی‌ از شریعت‌ به‌ حقیقت‌، و به‌ طور خلاصه‌ از دنیای‌ ظاهری‌ و گذرا به‌ دنیای‌ باطنی‌ و ابدی‌ بوده‌ است‌.

کسب‌ این‌ معرفت‌ عرفانی‌ برای‌ اسماعیلیان‌ یک‌ ولادت‌ جدید و روحانی‌ نیز شمرده‌ می‌شده‌، و گرویدن‌ به‌ مذهب‌ اسماعیلی‌ که‌ اسماعیلیان‌ آن‌ را «بلاغ‌» می‌گفتند، تدریجی‌، و در مقابل‌ پرداخت‌ وجوهات‌ بوده‌ است‌.

جوانب‌ مختلف‌ بلاغ‌ در جای‌جای‌ کتاب‌ العالم‌ و الغلام‌ که‌ مربوط به‌ دوره اسماعیلیان‌ نخستین‌ است‌، وصف‌ شده‌؛ ولی‌ به‌ رغم‌ ادعای‌ اخومحسن‌ و سایر مؤلفان‌ ضد اسماعیلی‌، بلاغ‌ از ۷ یا ۹ مرحله ثابت‌ تشکیل‌ شده‌ بوده‌ است‌. اطلاعات‌ خاصی‌ از مراحل‌ مختلف‌ بلاغ‌ و تشکیلات‌ سازمانی‌ دعوت‌ اسماعیلیه‌ در دوره نخستین‌ و سلسله‌ مراتب‌ آن‌ در دست‌ نیست‌.

به‌ طور کلی‌، به‌ نظر می‌رسد که‌ طی‌ دوره ستر، ریاست‌ دعوت‌ در دست‌ رهبران‌ مرکزی‌ بوده‌ است‌ که‌ به‌ عنوان‌ حجت‌های‌ محمد ابن اسماعیل‌ شناخته‌ شده‌ بودند، تا آن‌که‌ از زمان‌ عبیدالله‌ مهدی‌ به‌ بعد خود امامان‌ در صدر دعوت‌ قرار گرفتند.

در هر یک‌ از مناطق‌ِ (جزایرِ) دعوت‌ نیز یک‌ داعی‌ اصلی‌ که‌ گمارده رهبر مرکزی‌ بوده‌، ریاست‌ دعوت‌ را در دست‌ داشته‌ است‌. دعوت‌ اسماعیلیه‌ در چند منطقه‌ یا جزیره‌ اشاعه‌ می‌شده‌، ولی‌ تشکل‌ و تعریف‌ جغرافیایی‌ مناطق‌ دوازده‌ ‌گانه دعوت‌ اسماعیلیه‌ بیشتر مربوط به‌ دوره فاطمیان‌ بوده‌ است‌.

در هر صورت‌، از ابتدا در هر یک‌ از مناطق‌ مختلف‌ دعوت‌، شبکه گسترده‌ای‌ از داعیان‌ و دست‌یارانشان‌ به‌ وظایف‌ متعدد دعوت‌ و بلاغ‌ عمل‌ می‌کرده‌اند.

زمان و ازلیت

برای‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌، حقایق‌ مکتوم‌ در باطن‌ دین‌ تشکیل‌ دهنده یک‌ نظام‌ فکری‌ باطنی‌ و عرفانی‌ بوده‌ است‌. این‌ نظام‌ عمدتاً مشتمل‌ بر یک‌ بینش‌ ادواری‌ در باره تاریخ‌ مذهبی‌ بشر و یک‌ جهان‌شناسی‌ بوده‌ است‌.

اسماعیلیان‌ نخستین‌ نظریات‌ خاصی‌ در مورد زمان‌ و ازلیت‌ داشتند که‌ از مکتب‌ها و جریان‌های‌ فکری‌ متفاوتی‌ از جمله‌ هلنی‌ و غنوصی‌، و مذاهب‌ ابراهیمی‌ پیش‌ از اسلام‌ و عقاید غلات‌ شیعه‌، مأخوذ بوده‌ است‌.

این‌ نظریات‌ درباره زمان‌، ارتباط نزدیکی‌ با عقاید اسماعیلیه‌ درباره نبوت‌ و تاریخ‌ مذهبی‌ بشر داشته‌، و هم‌چنین‌ با آموزش‌های‌ قرآنی‌ درباره خلقت‌ و رسالت‌ پیامبران‌ اولوالعزم‌، مرتبط بوده‌ است‌.

ادوار هفت‌گانه مذهبی

اسماعیلیان‌ نخستین‌ معتقد بودند که‌ تاریخ‌ مذهبی‌ بشر از ۷ دوره‌ تشکیل‌ می‌شده‌، و هر دوره‌ را یک‌ پیامبرِ شارع‌ آغاز می‌کرده‌ است‌. آن‌ها پیامبران‌ شارع‌ را که‌ هر یک‌ آورنده شریعتی‌ نو در دوره‌ای‌ جدید بوده‌اند، ناطق‌ می‌نامیدند. در اصل‌، شریعت‌ هر دوره‌ منعکس‌ کننده پیام‌ ظاهری‌ ناطق‌ آن‌ دوره‌ بوده‌ است‌.

شش دوره اول

در ۶ دوره اول‌ تاریخ‌، «نُطَقا»، یعنی‌ همان‌ پیامبران‌ اولوالعزم‌ عبارت‌ بودند از آدم‌، نوح‌، ابراهیم‌، موسی‌، عیسی‌ (ع‌) و محمد (ص‌).

هر یک‌ از این‌ نطقا برای‌ تأویل‌ و تعبیر حقایق‌ نهفته‌ در باطن‌ شریعت‌ آن‌ دوره‌ جانشینی‌ داشته‌ است‌ که‌ اسماعیلیان‌ وی‌ را وصی‌، اساس‌، یا صامت‌ می‌خوانده‌اند.

اوصیای‌ ۶ دوره اول‌ عبارت‌ بودند از شیث‌، سام‌، اسماعیل‌، هارون‌ (یا یوشع‌)، شمعون‌ الصفا و علی‌ بن ابی‌طالب‌ (ع‌).

در هر دوره‌، بعد از وصی‌ آن‌ دوره‌، ۷ امام‌ وجود داشته‌ است‌ که‌ اَتِمّاء (جمع‌ مُتِم‌ّ) نیز نامیده‌ می‌شدند و وظیفه اصلی‌ آنان‌ حراست‌ از معانی‌ ظاهری‌ و باطنی‌ شریعت‌ آن‌ دوره‌ بوده‌ است‌.

هفتمین‌ امام‌ هر دوره‌ به‌ مقام‌ ناطق‌ دوره بعدی‌ ارتقا می‌یافته‌ که‌ با آوردن‌ شریعتی‌ نو، شریعت‌ ناطق‌ دوره قبل‌ را نسخ‌ می‌کرده‌ است‌. این‌ الگو تنها در دوره هفتم‌، یعنی‌ آخرین‌ دوره تاریخ‌، تغییر می‌کرده‌ است‌.

دوره هفتم

بر پایه اعتقادات‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌، هفتمین‌ امام‌ در ششمین‌ دوره‌، یعنی‌ دوره حضرت‌ محمد (ص‌) و اسلام‌، محمد بن اسماعیل‌ بوده‌ که‌ اسماعیلیان‌ مرگش‌ را انکار کرده‌، و در انتظار ظهورش‌ به‌ عنوان‌ قائم‌ و مهدی‌ بوده‌اند.

بنابر این‌، محمد بن اسماعیل‌ هفتمین‌ و آخرین‌ ناطق‌، و در ضمن‌ اساس‌ دوره خود نیز بوده‌ که‌ با رجعتش‌ به‌ مقام‌ آخرین‌ ناطق‌ می‌رسیده‌ است‌؛ ولی‌ محمد بن اسماعیل‌ قرار نبوده‌ که‌ آورنده شریعتی‌ جدید باشد، اگر چه‌ او نیز شریعت‌ دوره قبلی‌، یعنی‌ شرع‌ مقدس‌ اسلام‌ را منسوخ‌ می‌کرده‌ است‌.

در عوض‌، وظیفه اصلی‌ محمد بن اسماعیل‌ به‌ عنوان‌ آخرین‌ ناطق‌ و اساس‌، بیان‌ و وصف‌ کامل‌ معانی‌ باطنی‌ و حقایق‌ مکتوم‌ در تمام‌ شریعت‌های‌ قبلی‌ بوده‌ است‌.

به‌ عبارت‌ دیگر، در آخرین‌ دوره زمان‌ و تاریخ‌ مذهبی‌، محمد بن اسماعیل‌ حقایق‌ نهفته‌ در پیام‌ ناطق‌ دوره اسلام‌ و شرایع‌ دیگر پیامبران‌ اولوالعزم‌ را بر همگان‌ آشکار می‌کرده‌ است‌.

در آن‌ عصر غایی‌ تاریخ‌ بشر، دیگر هیچ‌گونه‌ احتیاجی‌ به‌ احکام‌ دینی‌ وجود نخواهد داشت‌؛ محمد بن اسماعیل‌ به‌ عنوان‌ قائم‌ و آخرین‌ ناطق‌، حکومت‌ عدل‌ را در پهنه جهان‌ خواهد گسترد و سپس‌ دنیای‌ جسمانی‌ برچیده‌ خواهد شد.

پایه نظریه اسماعیلیان‌ نخستین‌ در زمینه امامت‌ مأخوذ از نظریات‌ شیعه امامیه‌ بوده‌ است‌، ولی‌ از ۲۸۶ق‌/۸۹۹م‌ که‌ با توضیحات‌ عبیدالله‌ مهدی‌ تداوم‌ در امامت‌ از سوی‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ پذیرفته‌ شد، تدریجاً در نظریه امامت‌ این‌ شاخه‌ از اسماعیلیه‌ اصلاحات‌ و تغییراتی‌ پدید آمد، به‌ طوری‌ که‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ با پذیرفتن‌ امامت‌ اعقاب‌ محمد بن اسماعیل‌ شمار امامان‌ خود را در دوره اسلام‌ از ۷ فزونی‌ دادند و بعداً نیز با حفظ اصل‌ تداوم‌ امامت‌ هم‌چنان‌ بر آن‌ افزودند.

در نتیجه این‌ اصلاحات‌، اسماعیلیان‌ فاطمی‌ دیگر نقش‌ خاصی‌ برای‌ محمد بن اسماعیل‌ به‌ عنوان‌ قائم‌ متصور نشدند و او را صرفاً به‌ عنوان‌ هفتمین‌ امام‌ خود شناختند

جهان‌شناسی

جهان‌شناسی‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌ را می‌توان‌ تا حدودی‌ بر اساس‌ کتاب‌ الاصلاح‌ ابوحاتم‌ رازی‌ که‌ هنوز به‌ صورت‌ خطی‌ باقی‌ مانده‌ است‌، و از اشارات‌ پراکنده‌ در آثار داعی‌ ابویعقوب‌ سجستانی‌ و بعضی‌ دیگر از مؤلفان‌ دوره فاطمی‌، و هم‌چنین‌ معدود مکتوبات‌ زیدیان‌ یمن‌، بازسازی‌ کرد. جهان‌شناسی‌ نخستین‌ اسماعیلیان‌ که‌ تا اواخر قرن‌ ۳ ق‌ کاملاً تدوین‌ یافته‌ بوده‌، تنها در دو دهه اخیر تا اندازه‌ای‌ مورد مطالعه‌ و شناخت‌ محققان‌ قرار گرفته‌ است‌.

افسانه اساطیر عرفانی

این‌ جهان‌شناسی‌ مبتنی‌ بر افسانه ساده‌ای‌ بوده‌ که‌ نوعی‌ تفکر اساطیری‌ عرفانی‌ را درباره آفرینش‌ در بر می‌گرفته‌ است‌.

به‌ طور خلاصه‌، این‌ افسانه‌ حاکی‌ از آن‌ بوده‌ است‌ که‌ به‌ اراده‌ و مشیت‌ الهی‌ در ابتدا نوری‌ خلق‌ شده‌ بوده‌ که‌ خداوند تبارک‌ و تعالی‌ آن‌ را با کلمه «کُن‌» که‌ در قرآن‌ مجید نیز انعکاس‌ یافته‌، مورد خطاب‌ قرار داده‌، و سپس‌ از «کاف‌» و «نون‌» که‌ حروف‌ تشکیل‌ دهنده «کن‌» هستند، دو کلمه‌ به‌ وجود آمده‌ است‌.

این‌ دو کلمه‌ که‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌، آن‌ها را دو اصل‌ نخست‌ می‌نامیدند، شامل‌ ۷ حرف‌ («ک‌ - و - ن‌ - ی‌» و «ق‌ - د - ر») بودند؛ اسماعیلیان‌ این‌ ۷ حرف‌ را که‌ حروف‌ علویه‌ می‌خواندند، به‌ عنوان‌ صورت‌ مثالی‌ ۷ ناطق‌ ادوار تاریخ‌ بشر تعبیر می‌کرده‌اند. دو اصل‌ نخست‌ به‌ ترتیب‌ ۷ «کروبی‌» و ۱۲ حدّ روحانی‌ دیگر را در عالم‌ روحانی‌ به‌ وجود آورده‌ بودند.

قَدَر، یا اصل‌ مذکرِ دو اصل‌ نخست‌، ۳ شکل‌ روحانی‌ دیگر نیز به‌ نام‌های‌ جَد و فَتح‌ و خیال‌ خلق‌ کرده‌ بوده‌ است‌. نقش‌ اصلی‌ جد و فتح‌ و خیال‌ که‌ اغلب‌ با جبرائیل‌ و میکائیل‌ و اسرافیل‌ مطابقت‌ داده‌ می‌شدند، برقراری‌ ارتباط بین‌ عالم‌ روحانی‌ و عالم‌ جسمانی‌ از یک‌ سو، و پروردگار و نطقا از سوی‌ دیگر بوده‌ است‌.

عالم‌ جسمانی‌ و سفلی‌ نیز توسط خداوند تبارک‌ و تعالی‌، و از طریق‌ همان‌ دو اصل‌ نخست‌، خلق‌ شده‌ بوده‌ است‌.

نقش حروف در افسانه

در این‌ افسانه آفرینش‌، حروف‌ نقش‌ مهمی‌ ایفا می‌کردند، به‌ طوری‌ که‌ آن‌ها با ترکیب‌ حروف‌ و ساختن‌ کلمات‌ در واقع‌ هم‌زمان‌ باعث‌ آفرینش‌ عناصر و اجزاء مختلف‌ کیهان‌ می‌شدند؛ افزون‌ بر آن‌، بین عوالم‌ روحانی‌ و جسمانی‌ و سلسله‌ مراتب‌ آن‌ها نیز مطابقت‌های‌ نزدیکی‌ وجود داشته‌ است‌.

ب) تعالیم‌ مذهبی‌ و جهان‌شناسی در دوره فاطمیون

حفظ ظاهر و باطن دین

اسماعیلیان‌ فاطمی‌ به‌ طور کلی‌ چارچوب‌ تعالیم‌ اعتقادی‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌ را حفظ کردند و همانند اسلاف‌ خود بین‌ ظاهر و باطن‌ دین‌ تمایز قائل‌ بودند؛ ولی‌ بر خلاف‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌ که‌ تأکید بر باطن‌ و حقایق‌ مکتوم‌ در آن‌ داشتند، اسماعیلیان‌ فاطمی‌ ظاهر و باطن‌ را مکمل‌ یکدیگر می‌دانستند و مراعات‌ تعادل‌ بین‌ آن‌ دو را واجب‌ می‌شمردند.

از این‌رو، نزد اسماعیلیان‌ فاطمی‌ دسترسی‌ به‌ «حقیقت‌» بدون‌ «شریعت‌» امکان‌پذیر نبود و حقایق‌ نیز همیشه‌ با شرایع‌ یا ظواهر دین‌ مرتبط بودند. در نتیجه‌، دعوت‌ فاطمی‌ رسماً مواضع‌ اباحی‌ قرامطه‌ و دیگر گروه‌های‌ افراطی‌ را که‌ تأکید بر باطن‌ داشتند، و ظاهر (شریعت‌) را نفی‌ می‌کردند، باطل‌ می‌دانست‌.

تفسیر قرآن

داعیان‌ و علمای فاطمی‌ آثار بسیاری‌ در زمینه‌های‌ علوم‌ ظاهری‌ و علوم‌ باطنی‌ و علم‌ تأویل‌ تألیف‌ کردند، ولی‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ به‌ علم‌ تفسیر هیچ‌گونه‌ توجهی‌ نداشتند و در آن‌ زمینه‌ تنها به‌ تعالیم‌ امامان‌ خود اکتفا می‌کردند. به‌ همین‌ سبب‌، آن‌ها امام‌ اسماعیلی‌ را «قرآن‌ ناطق‌» نیز می‌نامیدند و نص‌ّ کتاب‌ الهی‌ را «قرآن‌ صامت‌» می‌خواندند.

علم حدیث

به‌ علل‌ مشابه‌، توجه‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ به‌ علم‌ حدیث‌ نیز محدود بود و آن‌ها در این‌ زمینه‌ به‌ تعالیم‌ و اقوال‌ امامانشان‌ بسنده‌ می‌کردند؛ در هر صورت‌ آنان‌ به‌ احادیث‌ نبوی‌ و روایات‌ منقول‌ از امامان‌ قبلی‌ خود، خاصه‌ امام‌ جعفر صادق‌ (ع‌)، ارج‌ بسیار می‌نهادند و بسیاری‌ از این‌ احادیث‌ و اخبار توسط قاضی‌ نعمان‌، عالم‌ترین‌ فقیه‌ دوره فاطمی‌، خاصه‌ در دو کتاب‌ دعائم‌ و شرح‌ الاخبار ( ۱۴۰۹-۱۴۱۲ق‌) جمع‌آوری‌ گردیده‌ است‌.

فقه اسماعیلیه

قاضی‌ نعمان‌ که‌ در اصل‌ بنیان‌گذار علم‌ فقه‌ اسماعیلی‌ بود، از زمان‌ عبیدالله‌ مهدی‌ تا هنگام‌ مرگ‌ خود در ۳۶۳ق‌/۹۷۴م‌، مقامات‌ مختلفی‌ در دستگاه‌ فاطمیان‌ داشت‌ و عاقبت‌ به‌ عنوان‌ برجسته‌ترین‌ فقیه‌ اسماعیلی‌ نزد معز فاطمی‌ تقرب‌ خاصی‌ یافت‌. یکی‌ از مهم‌ترین‌ تألیفات‌ فقهی‌ وی‌، یعنی‌ دعائم‌ الاسلام‌، هنوز مورد استفاده اسماعیلیان‌ مستعلوی‌ - طیبی‌ قرار دارد.

فقه‌ اسماعیلیه‌، تشابهات‌ بسیاری‌ با فقه‌ امامیه‌ دارد، ولی‌ اختلافاتی‌ نیز بین‌ این‌ دو مذهب‌ شیعی‌، خاصه‌ در زمینه‌های‌ توارث‌ و نحوه اجرای‌ بعضی‌ از فرایض‌ دینی‌، پدیدار گشته‌ است‌.

بینش ادواری اسماعیلیان

اسماعیلیان‌ فاطمی‌ بینش‌ ادواری‌ اسماعیلیان‌ نخستین‌ را درباره تاریخ‌ مذهبی‌ بشر حفظ کردند، ولی‌ به‌ علت‌ آن‌که‌ فاطمیان‌ مدعی‌ امامت‌ بودند، به‌ تدریج‌ تغییراتی‌ در نظریه اسلاف‌ خود در زمینه امامت‌ پدید آوردند. به‌ طور خاص‌، آن‌ها طول‌ دوره ششم‌ تاریخ‌، یعنی‌ دوره اسلام‌، و شمار امامان‌ آن‌ دوره‌ را مورد تجدید نظر قرار دادند، به‌ طوری‌ که‌ تداوم‌ نامحدود در امامت‌ و وجود بیش‌ از ۷ امام‌ در دوره اسلام‌ امکان‌پذیر گردد.

فاطمیان‌ که‌ تا مدت‌ها خود را خلفای‌ امام‌ قائم‌، محمد بن اسماعیل‌ می‌دانستند، مدعی‌ بودند که‌ مسئولیت‌ اجرای‌ تدریجی‌ وظایف‌ وی‌ را به‌ عنوان‌ قائم‌ بر عهده‌ گرفته‌اند. در زمان‌ مستنصر فاطمی‌، نوعی‌ تعبیر روحانی‌ نیز درباره ظهور محمد بن اسماعیل‌ اتخاذ شده‌ بود، زیرا اسماعیلیان‌ فاطمی‌ دیگر در انتظار رجعت‌ جسمانی‌ وی‌ نبودند.

در دوره همو، اسماعیلیان‌ فاطمی‌ معتقد بودند که‌ در آخرالزمان‌ یکی‌ از امامان‌ اسماعیلی‌ از اعقاب‌ محمد بن اسماعیل‌ و مستنصر فاطمی‌ به‌ عنوان‌ قائم‌ و ناطق‌ هفتم‌، آغازگر آخرین‌ دوره تاریخ‌ بشر خواهد بود.

هستی‌شناسی انبعاثی

همان‌طور که‌ پیش‌تر یاد شد، داعی‌ نسفی‌ مبتکر نوعی‌ جهان‌ شناسی‌ نوافلاطونی‌ - اسماعیلی‌ (قرمطی‌) بود که‌ آن‌ را در کتاب‌ المحصول‌ خود تشریح‌ کرده‌ بود. این‌ جهان‌شناسی‌ ویژه‌ که‌ تا حدودی‌ به‌ طور مستقل‌ توسط ابوحاتم‌ رازی‌ نیز تدوین‌ شد، بعداً توسط ابویعقوب‌ سجستانی‌ تکامل‌ یافت‌ و از قرن‌ ۴ق‌/۱۰م‌ مورد پذیرش‌ تمام‌ گروه‌های‌ قرمطی‌ سرزمین‌های‌ شرقی‌ واقع‌ شد.

این‌ داعیان‌ برجسته خراسان‌ و جبال‌ شدیداً تحت‌ تأثیر جریان‌های‌ فلسفی‌ نوافلاطونی‌، خاصه‌ دیدگاه‌های‌ نوافلاطونیان‌ درباره صفات‌ ذاتی‌ آفریدگار و هستی‌شناسی‌ انبعاثی‌ آن‌ها، قرار گرفته‌ بودند که‌ از اوایل‌ قرن‌ ۴ق‌ در نیشابور رواج‌ پیدا کرده‌ بود.

نسفی‌ و دیگر داعیان‌ قرمطی‌ بعضی‌ از نظریه‌های‌ مکتب‌ نوافلاطونی‌ را با تعالیم‌ و مفاهیم‌ قرآنی‌ و اسلامی‌ تلفیق‌ کردند و جهان‌شناسی‌ منحصر به‌ فردی‌ را تدوین‌ نمودند که‌ در زمان‌ معز فاطمی‌ مورد پذیرش‌ دعوت‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ نیز قرار گرفت‌.

این‌ جهان‌شناسی‌ در چند دهه اخیر عمدتاً بر اساس‌ آثار متعدد داعی‌ سجستانی‌، خاصة الینابیع‌ و الافتخار و کشف‌ المحجوب‌، مورد مطالعه‌ و شناخت‌ محققان‌ قرار گرفته‌ است‌.

در این‌ جهان‌ شناسی‌ نوافلاطونی اسماعیلی‌، پروردگار که‌ هستی‌ بخش‌ عالَم‌ و مبدع‌ همه چیزهاست‌، متعالی‌ و ناشناختنی‌ است‌.

موضع‌ کلامی‌ درباره صفات‌ الهی‌ در این‌جا ضدتشبیهی‌ و ضدتعطیلی‌ بوده‌ است‌. عقل‌، نخستین‌ موجودی‌ بوده‌ که‌ پروردگار آن‌ را به‌ امر و مشیت‌ خود ابداع‌ کرده‌ است‌. در این‌جا واژه ابداع‌، به‌ معنای‌ آفرینش‌ از هیچ‌، با واژه قرآنی‌ کُن‌ (باش‌) هم‌بسته‌ شمرده‌ شده‌ است‌.

از این‌رو، پروردگار مبدع‌، یا هستی‌ بخشنده‌ بوده‌، و عقل‌ که‌ «اول‌» و «سابق‌» نیز خوانده‌ می‌شده‌، مُبدَع‌ اول‌ بوده‌ است‌، زیرا امر الهی‌ و کلمة الله‌ با «وجود» آن‌ در هم‌ آمیخته‌ بوده‌اند. در این‌ تفکر عقل‌، ازلی‌ و بدون‌ حرکت‌ و کامل‌، و منبع‌ نور است‌.

نفس‌ یا نفس‌ کلی‌ که‌ «دوم‌» و «تالی‌» نیز خوانده‌ می‌شود، از عقل‌ منبعث‌ شده‌ است‌. نفس‌ که‌ موجودی‌ بسیار پیچیده‌تر از عقل‌ بوده‌، ناقص‌، و در خدمت‌ عقل‌ است‌. نفس‌ که‌ منبع‌ هیولی‌ و صورت‌ است‌، به‌ علت‌ نقص‌ خود به‌ حرکت‌ درآمده‌، و در مرحله انبعاثی‌ بعدی‌، افلاک‌ هفت‌گانه‌ و ستارگانشان‌ از آن‌ منبعث‌ شده‌اند.

افلاک‌ با حرکت‌ نفس‌ به‌ حرکت‌ درآمده‌اند و در سلسله‌ مراتب‌ بعدی‌ چیزهای‌ دیگری‌ از طریق‌ انبعاثات‌ به‌ وجود آمده‌اند، یا به‌ طور دقیق‌تر تجلی‌ پیدا کرده‌اند، زیرا خداوند تمام‌ اشیاء و موجودات‌ را در عالم‌ روحانی‌ و عالم‌ جسمانی‌ یک‌ دفعه‌ خلق‌ کرده‌ بوده‌ است‌.

سپس‌ در اثر حرکت‌های‌ افلاک‌ و کواکب‌، مفردات‌ چهارگانه‌ (گرما، سرما، تری‌ و خشکی‌) منبعث‌ شده‌اند و مفردات‌ باهم‌ درآمیخته‌، عناصر مرکب‌، مانند خاک‌ و آب‌ و هوا پدیدار گشته‌اند. در مراحل‌ انبعاثی‌ بعدی‌ به‌ ترتیب‌ گیاهان‌ (یا نفس‌ نامیه‌) و سپس‌ حیوانات‌ (یا نفس‌ حِسّیه‌) و سرانجام‌، انسان‌ (یا نفس‌ ناطقه‌) پدیدار شده‌ است‌.

برای‌ تطبیق‌ بیشتر بین‌ این‌ جهان‌شناسی‌ و تعالیم‌ اسلامی‌، بعضی‌ از واژه‌های‌ آن‌ در مورد عالم‌ روحانی‌ با واژه‌های‌ قرآنی‌ پیوند داده‌ شده‌اند. در نتیجه‌، عقل‌ با «قلم‌» و «عرش‌» منطبق‌ شده‌، و نفس‌ نیز دو مترادف‌ قرآنی‌ خود را در «لوح‌» و «کرسی‌» یافته‌ است‌.

این‌ جهان‌شناسی‌ نوافلاطونی‌ - اسماعیلی‌ از زمان‌ معز و با تأیید وی‌ مورد پذیرش‌ دعوت‌ فاطمی‌ که‌ هیچ‌گونه‌ نقشی‌ در تدوین‌ آن‌ ایفا نکرده‌ بود، واقع‌ شد و در دوره‌های‌ بعد داعیان‌ فاطمی‌ مانند حمیدالدین‌ کرمانی‌ و ناصرخسرو جوانب‌ مختلف‌ آن‌ را در فلسفه‌های‌ مابعدالطبیعة خود اصلاح‌ و تکمیل‌ کردند.

جهان‌شناسی داعی کرمانی

به‌ طور اخص‌، داعی‌ کرمانی‌ تا حدودی‌ جهان‌شناسی‌ نوافلاطونی‌ اسماعیلی‌ جدیدی‌ را بر اساس‌ آثار فلسفی‌ و آثار دیگر داعیان‌ متقدم‌ قرمطی ایرانی‌ و نیز با استفاده‌ از نظام‌های‌ مابعدالطبیعة فلاسفه اسلامی‌، خاصه‌ ابن ‌سینا، تدوین‌ کرد. این‌ جهان‌شناسی‌ که‌ در راحة العقل‌ کرمانی‌ (تألیف‌ در ۴۱۱ق‌/۱۰۲۰م‌) تبیین‌ شده‌ است‌، هیچ‌گاه‌ مورد پذیرش‌ دعوت‌ فاطمی‌ قرار نگرفت‌، ولی‌ بعدها با تغییراتی‌ مورد استفاده اسماعیلیان‌ طیبی‌ در یمن‌ واقع‌ شد.

جهان‌شناسی‌ نوافلاطونی‌ داعی‌ کرمانی‌، نظامی‌ مبتنی‌ بر ۱۰ عقل‌ جایگزین‌ دو اصل‌ عقل‌ و نفس‌ در نظام‌ قبلی‌ شده‌ است‌. در جهان‌شناسی‌ کرمانی‌ که‌ هر یک‌ از حدود ده‌گانه عالم‌ آسمانی‌ منبعث‌ از حد قبلی‌ بوده‌ است‌، «عقل‌» نظام‌ نوافلاطونی‌ پیشین‌ به‌ «عقل‌ اول‌» تبدیل‌ شد و «عقل‌ دوم‌» که‌ منبعث‌ اول‌ نیز نامیده‌ می‌شد، جای‌گزین‌ «نفس‌» گردید. عقل‌ سوم‌، یا منبعث‌ دوم‌ که‌ نخستین‌ موجود بالقوه‌ بوده‌ است‌، با هیولی‌ و صورت‌ منطبق‌ گردید.

از دو اصل‌ آغازین‌، یعنی‌ عقل‌ اول‌ و عقل‌ دوم‌، ۷ عقل‌ دیگر منبعث‌ شدند که‌ منعکس‌ کننده ۷ کلمه الهی‌ نیز بودند. عقل‌ دهم‌ که‌ عقل‌ فعال‌ نیز نامیده‌ می‌شده‌، بر عالم‌ جسمانی‌ نظارت‌ داشته‌ است‌. افزون‌ بر آن‌، کرمانی‌ ساختارهای‌ عالم‌ جسمانی‌ و سلسله‌ مراتب‌ دنیوی‌ دعوت‌ را در نظام‌ خود با طبقات‌ عالم‌ آسمانی‌ تطبیق‌ کرده‌ بود. در واقع‌، وی‌ بر همانندی‌ و تمثیل‌ بین‌ طبقات‌ آسمانی‌ و جسمانی‌ از یک‌ سو، و وظایف‌ حدود و سلسله‌ مراتب‌ در این‌ طبقات‌ از سوی‌ دیگر تأکید داشته‌ است‌.

در حالی‌ که‌ نسفی‌ و رازی‌ و سجستانی‌ بعضی‌ از واژه‌های‌ جهان‌شناسی‌ اولیه اسماعیلیه‌، مانند جد و فتح‌ و خیال‌ را با معانی‌ دیگری‌ در نظام‌ نوافلاطونی‌ خود حفظ کرده‌ بودند، کرمانی‌ تقریباً تمامی‌ واژه‌ها و مفاهیم‌ متقدم‌ را نادیده‌ گرفت‌.

کرمانی‌ در راحة العقل‌ تنها یک‌ فصل‌ کوتاه‌ به‌ حروف‌ علویه‌ اختصاص‌ داده‌، و نام‌ دو اصل‌ نخست‌ جهان‌شناسی‌ قبلی‌ («ک‌ - و - ن‌ - ی‌» و «ق‌ - د - ر») را نیز تنها یک‌ بار در یکی‌ از آثار خود ذکر کرده‌ است‌.

تردید نیست‌ که‌ نظام‌ کرمانی‌ بیش‌ از نظام‌ داعیان‌ قرمطی‌ متقدم‌ از تفکر نوافلاطونی‌ متأثر بوده‌ است‌.

رسائل اخوان الصفا

فلسفه نوافلاطونی‌ در رسائل‌ اخوان‌ الصفا نیز به‌ وضوح‌ انعکاس‌ یافته‌ است‌.

مؤلفان رسائل

ارتباط گروه‌ مؤلفان‌ موسوم‌ به‌ اخوان‌ الصفا (ه م‌) و مجموعه ۵۲ رساله معروف‌ آن‌ها با نهضت‌ اسماعیلیه‌ اکنون‌ دیگر قابل‌ تردید نیست‌، اگر چه‌ ماهیت‌ خاص‌ این‌ ارتباط هنوز مبهم‌ مانده‌ است‌.

خود اسماعیلیان‌ از قرون‌ وسطی‌ این‌ رسائل‌ را که‌ در برگیرنده تمامی‌ علوم‌ شناخته‌ شده زمان‌ بوده‌ است‌، به‌ یکی‌ از امامان‌ نخستین‌ خود در دوره ستر، یعنی‌ احمد بن عبدالله‌ بن محمد بن اسماعیل‌، منسوب‌ کرده‌اند.

از طرف‌ دیگر، بر اساس‌ تذکرات‌ ابوحیان‌ توحیدی‌ (ح‌ ۴۱۴ق‌/۱۰۲۳م‌)، به‌ نظر می‌رسد که‌ این‌ رسائل‌ توسط شماری‌ از کاتبان‌ و عالمان‌ که‌ با نهضت‌ اسماعیلیه‌ مرتبط بوده‌، و در بصره‌ می‌زیسته‌اند، در اواسط قرن‌ ۴ق‌/۱۰م‌ تألیف‌ شده‌ باشد. بعضی‌ از محققان‌ معاصر نیز عقیده‌ دارند که‌ شماری‌ داعی‌ اسماعیلی‌ با همکاری‌ دانشمندان‌ غیراسماعیلی‌ رسائل‌ را در دهه‌های‌ قبل‌ از تأسیس‌ خلافت‌ فاطمیان‌، بین‌ سال‌های‌ ۲۶۰ق‌ و ۲۹۷ق‌/۸۷۴ و ۹۱۰م‌، تألیف‌ کرده‌ بودند. به‌ عقیده این‌ گروه‌، اشعار و مطالبی‌ که‌ مربوط به‌ دوره‌های‌ متأخر است‌، توسط کاتبان‌ بعدی‌ به‌ رسائل‌ اخوان‌ الصفا افزوده‌ شده‌ است‌.

در هر صورت‌، به‌ نظر می‌رسد که‌ اعضای‌ گروه‌ اخوان‌ الصفا اگر هم‌ در قرن‌ ۴ق‌ می‌زیسته‌اند، پیرو دعوت‌ فاطمی‌ نبوده‌اند، زیرا تعالیم‌ خود را به‌ هفتمین‌ امام‌ اسماعیلیه‌، یعنی‌ همان‌ مهدی‌ موعود که‌ قرمطیان‌ منتظر رجعتش‌ به‌ عنوان‌ قائم‌ بودند، نسبت‌ داده‌اند.

جهان‌شناسی رسائل

جهان‌شناسی‌ اخوان‌ الصفا نیز همانند نظام‌های‌ نسفی‌ و دیگر داعیان‌ قرمطی‌ آن‌ زمان‌، مبتنی‌ بر فلسفه نوافلاطونی‌ بوده‌ است‌.

رسائل‌ اخوان‌ الصفا هیچ‌گونه‌ تأثیری‌ بر ادبیات‌ دوره فاطمی‌ بر جا نگذاشت‌ و مؤلفان‌ اسماعیلی‌ آن‌ دوره‌ نیز اشاره‌ای‌ به‌ این‌ اثر عظیم‌ ندارند؛ ولی‌ از حدود دو قرن‌ بعد از زمان‌ تألیف‌، این‌ رسائل اهمیت‌ ویژه‌ای‌ در آثار اسماعیلیان‌ طیبی‌ در یمن‌ پیدا کرد، به‌ طوری‌ که‌ ابراهیم‌ بن حسین‌ حامدی‌ (د ۵۵۷ق‌/۱۱۶۲م‌) و شماری‌ از جانشینان‌ وی‌ به‌ عنوان‌ داعیان‌ مطلق‌ مستعلوی‌ - طیبی‌ پیوسته‌ این‌ رسائل‌ را مورد مطالعه‌ قرار داده‌، و بر آن‌ تفاسیر مختلف‌ نوشته‌اند.

ج) تعالیم‌ مذهبی‌ و جهان‌شناسی اسماعیلیان بعد از دولت فاطمیون

مستعلوی‌ طیبی‌

در زمینه اصول‌ عقاید و تفکر، مستعلویان‌ طیبی‌ ادامه‌ دهنده تعالیم‌ و سنن‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ بوده‌اند.

آنان‌ مجموعه‌ای‌ بزرگ‌ از کتب‌ و رسائل‌ خطی‌ را که‌ از عهد فاطمی‌ برجای‌ مانده‌ بود، و به‌ «الخزانة المکنونه‌» شهرت‌ داشت‌، حفظ نمودند و از قرن‌ ۱۰ ق‌ به‌ تدریج‌ این‌ میراث‌ را به‌ گجرات‌ نیز انتقال‌ دادند.

مستعلویان‌ طیبی‌، همانند اسماعیلیان‌ فاطمی‌، برای‌ ظاهر و باطن‌ دین‌ و احکام‌ شرعی‌ اهمیت‌ یکسانی‌ قائل‌ بوده‌اند و علاقه دوره فاطمی‌ را به‌ جهان‌شناسی‌ و بینش‌ ادواری‌ تاریخ‌ که‌ اجزاء عمده تشکیل‌ دهنده نظام‌ حقایق‌ مستعلویان‌ نیز شدند، حفظ کردند، ولی‌ طیبیان‌ اصلاحاتی‌ نیز در تعالیم‌ مذهبی‌ فلسفی‌ خود وارد نمودند که‌ به‌ نظام‌ حقایق‌ آن‌ها ویژگی‌های‌ خاصی‌ می‌بخشید.

اسماعیلیان‌ نزاری‌

در زمینه تفکر و نظام‌ نظری‌، نزاریان‌ کمتر از مستعلویان‌ ادامه‌ دهنده سنن‌ و تفکر اسماعیلیان‌ فاطمی‌ بودند، به‌ طوری‌ که‌ از ابتدا مسلمانان‌ غیر اسماعیلی‌ نهضت‌ آن‌ها را «دعوت‌ جدید» می‌خواندند و آن‌ را متمایز از «دعوت‌ قدیم‌»، یعنی‌ دعوت‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ می‌دانستند.

در واقع‌، اسماعیلیان‌ نزاری‌ ایران‌ که‌ از فارسی‌ به‌ عنوان‌ زبان‌ مذهبی‌ خود نیز استفاده‌ می‌کردند، رفته‌ رفته‌ با آثار دوره فاطمی‌ بیگانه‌ شدند؛ ولی‌ در شام‌ مکتوبات‌ اسماعیلیان‌ فاطمی‌ تا حدودی‌ مورد استفاده نزاریان‌ آن‌ دیار قرار گرفته‌ است‌؛ از این‌رو، آن‌ها شماری‌ از کتب‌ آن‌ دوره‌، از جمله‌ آثار قاضی‌ نعمان‌ را حفظ کرده‌اند.

نظریه تعلیم

حسن‌ که‌ به‌ اصل‌ شیعی‌ تعلیم‌ با تأکید بر نقش‌ و اهمیت‌ منحصر به‌ فرد تعالیم‌ معلمان‌ صادق‌ در هر عصر بعد از پیامبر اسلام‌ اهتمام‌ می‌ورزید، نه‌ تنها موضع‌ اهل‌ سنت‌ را در باب‌ مسأله تعلیم‌ باطل‌ اعلام‌ کرد، بلکه‌ عقیده سنتی‌ شیعیان‌ متقدم‌ را نیز مورد انتقاد قرار داد و سرانجام‌، با طرح‌ مجدد مسأله‌ به‌ گونه جدیدی‌، نتیجه‌گیری‌ کرد که‌ معلم‌ صادق‌ و امام‌ به‌ حق‌ همواره‌ همان‌ امام‌ اسماعیلی‌ است‌ که‌ در ضمن‌ حقانیت‌ و امامتش‌ نیازی‌ به‌ هیچ‌گونه‌ دلیل‌ و برهانی‌ ندارد. به اعتقاد ایشان تعالیم امامِ وقت می توانست دستورهای امامان قبلی را منسوخ کند و در نتیجه، هرگونه تغییری را که امام در اصول مذهب ایشان می داد با آمادگی کامل پذیرا می‌شدند.

این‌ نظریه تعلیم‌ که‌ تأکید بر استقلال‌ مرجعیت‌ و تعالیم‌ هر یک‌ از امامان‌ داشت‌، زمینه فکری‌ را برای‌ اصلاحات‌ اعتقادی‌ نزاریان‌ در دوره‌های‌ بعد آماده‌ ساخت‌. نظریه تعلیم‌ آن‌چنان‌ نقش‌ عمده‌ای‌ در اصول‌ عقاید نزاریان‌ نخستین‌ احراز کرد که‌ پیروان‌ دعوت‌ نزاریان‌ به‌ اهل‌ تعلیم‌ و تعلیمیه‌ نیز معروف‌ شدند.

حسن علی ذکره السلام و نظریه قیامت

حسنِ دوم ، یکی از جانشینان حسن صباح که در میان نزاریه به حسن علی ذکره السلام شهرت یافت و خود را از نسل نزار و امام می دانست ، بانی انقلابی در اصول عقاید نزاریان شد. وی در رمضان 559 در الموت فرا رسیدن قیامت را اعلام کرد و «غسلِ شرع» را از گردن پیروان خود برداشت . انقلابی را که حسن دوم بدین طریق در عقاید نزاری ایجاد کرد، و در نوشته های محققان جدید به نظریة قیامت معروف شده است ، فرزند و جانشین او محمدبن حسن ادامه داد و تکامل بخشید. در این نظریه ، بر پایة تأویل اسماعیلی ، مفاهیم معاد و قیامت معانی رمزی و باطنی یافتند و قیامت به تجلی حقایق در ذات روحانیِ شخص امام اسماعیلی تعبیر شد.

بدین ترتیب ، کسانی که مذهب نزاری را پذیرفته بودند اکنون با معرفت امام نزاری به حقیقت دین یعنی باطن شریعت پی برده و به بهشت معنوی وارد شده بودند. امّا دیگران که از معرفت امام محروم بودند، چون از وجود روحانی بی بهره بودند، در دوزخ به سر می بردند. امام نزاری قائم قیامت محسوب شد و مرتبه ای برتر از مرتبة امامان عادی و حتّی پیامبران یافت . طبق تعالیم کهن اسماعیلیّه دربارة قیامت ، حسن دوم و فرزندش محمد شریعت را نیز نسخ کرده بودند، زیرا در دورِ قیامت و زندگی بهشتی تبعیت از احکام دین ضروری نیست . مثلاً نزاریان به جای پنج بار نمازخواندن در شبانه روز، اکنون موظف بودند که همواره در قلوب خود به عبادت خداوند مشغول باشند. نسخ احکام شرعی در دور قیامت به حذف تقیّه تعبیر می‌شد. در دور قیامت ، مؤمنان فقط موظف به توجه حقیقت روحانی امام بودند، زیرا وی تجلی ذاتِ باری تعالی و مظهر «کلمه » و «امر» الهی محسوب می‌شد.

تقسیم به اهل تضاد، ترتب و وحدت در دوره قیامت

بدین ترتیب ، اکنون نزاریان ، غیر از ظاهر و باطن ، قادر به درک ساحت سومی شده بودند، که عبارت بود از باطن نهفته در باطن یا حقیقت نهایی . در دور قیامت، «عام » یعنـی غیر نزاریان ، «اهل تضاد» نام گرفتند، و نزاریان خود به دو گروه «اهلِ ترتّب » و «اهل وحدت » منقسم می‌شدند. اهل ترتّب همان افراد خاص و پیروان عادی امام نزاری بودند، ولی اهل وحدت یا «اخصّ خاص » نزاریانی بودند که به کل حقیقت دست یافته و حقیقت امام را شناخته و به رستگاری کامل رسیده بودند. نزاریان در اواخر دروة الموت تغییرات دیگری در اصول عقاید خود به وجود آوردند ولی «نظریة قیامت » همچنان رکن اصلی عقاید این فرقه باقی ماند.